

یادداشت

د

نواختن زنگ مهر عاشورایی

مراسم نواختن زنگ مهر عاشورایی و تجلیل از رابط مدارس محله شهید آوینی و معلمان هنرستان خیامی، با حضور جمعی از اعضای شورای اجتماعی این محله و با همکاری دبیرخانه شورای اجتماعی محله برگزار شد.



د

تجلیل از تیم شمس الشموس

مصوبه تجلیل از تیم فوتسال شمس الشموس، تشکیل شده از دانش آموزان منتخب ورزشی محله، به دلیل کسب مقام سوم در مسابقات محلات، با همکاری دبیرخانه شورای اجتماعی محله ثامن و پیگیری رابط بانوان محله به اجرا درآمد.



د

پیگیری یک استقبال!

رئیس ناحیه ۲ منطقه ۵ از طراحی ها و رنگ آمیزی های صورت گرفته در طرح استقبال از مهر ۹۶ در سطح مدارس محلات ناحیه ۲ بازدید کرد و پیگیری اجرای به موقع و ویژه طرح ها به مناسبت نزدیک شدن به زمان بازگشایی مدارس شد.

مهم ترین مشکل ما این بود که بچه ها توانایی خرید دوربین را نداشتند و دوم اینکه راحت نمی توانستند مجوز عکاسی در شهر را بگیرند و مشکل سوم اینکه مردم با دیدن دوربین، واکنش های بدی نشان می دادند و همین موضوع باعث شده بود حتی آن هایی که دوربین کرایه می کردند، هم بعد از مدتی عکاسی را کنار بگذارند

گفتگو با رضا حیدری شاه بیدک، عکاس مهاجر

هر روز گلشهر

نجفی



حال گلشهر حالا قامت راست کرده و دگرگون شده است. رضا حیدری شاه بیدک را باید یکی از دگرگون کنندگان این محله دانست. او از بنیان گذاران محفلی است که حالا در سطح جهانی شناخته شده است. «اوری دی گلشهر» و عکاسان خستگی ناپذیرش، به ضرس قاطع توانستند موج جدیدی از خودباوری را در بین جوانان مهاجری ایجاد کنند که تا قبل از سرخوردگی از قوانین و محدودیت های مهاجرت در کشور، به فکر رفتن بودند.

بارضا حیدری در یکی از شب های شلوغ گلشهر که تکیه های عزاداری افغانستان، فلکه دوم گلشهر را قرق کرده بودند دوسه ساعتی گپ زدیم.

فتحتی - این سؤال که تصورتان از گلشهر چیست، چند سال قبل پاسخ های مشترکی داشت: پاسخ هایی اغلب ترسناک و متوهمانه، تا این حد که ممکن است گوشت را ببرند و همراه با سر جدا شده ات، بگذارند تخت سینه ات یا یک همچنین چیزی! با آن توصیفات و تعابیر خیال می کردی اهالی گلشهر بازماندگان سقوط یک اتوبوس بزرگ به عمق دره ای بیست هزار متری هستند که با مشقت از ته دره برگشته اند. می شود ندیده و نشناخته و با قصد و غرض قبلی و از پیش تعیین شده، فرهنگ تصورات جداگانه ای نوشت در وصف آن هایی که در چنین مناطقی - که اتفاقاً تعدادشان هم توی شهر کم نیست - زندگی می کنند، با این

رخ داد و من رفتم برای عکاسی آن واقعه. سال ۸۷ همان عکس ها را بردم حوزه هنری و گفتم می خواهم نمایشگاهی برگزار کنم با این عنوان. بعد از آن متوجه شدم که جمعی در گلشهر حضور دارند که بیشترشان شاگرد آقای کیارنگ علایی هستند. وارد آن جمع شدم اما این جمع مشکلی اساسی داشت و آن اینکه عکسی تولید نمی کردند؛ یعنی می نشستند بیشتر به لحاظ تئوری درباره عکس ها و فضای عکس ها حرف می زدند. خوب، من سعی کردم همان زمان دوره هایی را برگزار کنم. فکر کردم باید برویم به سمتی که عکس تولید شود اما این موضوع ارتباطی با توانایی ها و انگیزه بچه ها برای عکس گرفتن نداشت. مهم ترین مشکل ما این بود که بچه ها توانایی خرید دوربین را نداشتند و دوم اینکه راحت نمی توانستند مجوز عکاسی در شهر را بگیرند و مشکل سوم اینکه مردم با دیدن دوربین، واکنش های بدی نشان می دادند و همین موضوع باعث شده بود حتی آن هایی که دوربین کرایه می کردند، هم بعد از مدتی عکاسی را کنار بگذارند. اینجا بود که به فکر راه چاره ای افتادیم و آن هم عکاسی با موبایل بود.

از کوه و کمر عبور می کردند تا خودشان را به سیستان و زاهدان برسانند و از آنجا هم بیایند به شهرهای مرکزی، با این حال همیشه با خودم می گفتم کاش یک نفر آنجا بود و این تصویر را ثبت می کرد. سمنان که بودم، تا پنج سال هیچ کس توی آن دفتر سینمایی جوان متوجه نشد که من افغانستانی هستم و می گفتم من مشهدی ام. هنوز که هنوز است، از بچه های دفتر هر کس می آید مشهد، می بینمش و با هم ارتباط داریم.».

عکاسی با موبایل، ترس خیلی ها را ریخت

می گوید موقع بازگشتش به مشهد بنا به دلایلی، عکاسی را کنار می گذارد و کار دیگری را پی می گیرد. از قضا سکونتش در مشهد هم در خود منطقه گلشهر نبوده و حالا هم نیست، با این حال فاصله زیادی تا گلشهر ندارد و تقریباً بیشتر وقتش را اینجا در گلشهر می گذراند. حیدری می گوید آن موقع تشکیلات مشخصی وجود نداشته و او در جلسات عکاسی محدود داخل شهر شرکت می کرده: «جلسات حوزه هنری مشهد را می رفتم و حتی آنجا نمایشگاه عکسی هم برگزار کردیم. همان سال ها بود که زلزله بم

تصویر قافله مهاجران، باعث شد به عکاسی علاقه مند شوم

متولد سال ۱۳۶۱ است در شاه بیدک؛ قریه دایکندی که جزو ولایت مرکزی است. می گوید سال ۷۵ همراه پدر و مادرش از افغانستان به ایران مهاجرت می کنند و به سمنان می روند؛ «سال ۷۹ توی سمنان یک دوره فیلم سازی را گذراندم و تقریباً همان جا بود که عکاسی را شروع کردم. همین موضوع فتح بابی شد برای همکاری بیشتر با انجمن سینمای جوان. آن موقع کارهای دفتری شان را انجام می دادم. سال ۸۳ ازدواج کردم و بعد هم همان سال به مشهد آمدم.». این وسط البته رضا توضیح داد که چطور با وجود دغدغه های یک جوان مهاجر به عکاسی علاقه پیدا کرد و اساساً این علاقه کجای ذهنش رسوب کرده بود: «یک تصویر هنوز توی ذهنم است. خودم آن تصویر را ندیده ام ولی مدام تصورش می کنم. پدر و مادرم تعریف کردند که وقتی می خواستند از روستایمان مهاجرت کنند، خب حدود ۵۰۰، ۶۰۰ نفر آدم بودند. مهاجرت ها در آن دوره این طوری بود: آن قدر که می گفتند یک انتهای قافله، ابتدای قافله را نمی دید.